

# از معلمی تا سلوک هنری

پای صحبت دکتر محمد حسین حلیمی  
متخصص برجسته هنر گرافیک

گفت و گو: هیئت تحریریه رشد آموزش هنر

## اشاره

نام دکتر محمدحسین حلیمی برای چندین نسل از هنرآموختگان رشته ارتباطات تصویری، به‌عنوان استادی صاحب شیوه و معلمی شایسته، آشناست. نگرش استاد حلیمی به میانی هنرهای سنتی و بینش نوگرایی او تلفیقی جالفتاده از عناصر هویت‌آفرین هنر ایرانی و برگزیده‌های مؤثر هنر جدید را در آثار وی به‌ارمغان آورده است. طراحی و خلق پوستره‌های جسورانه در دهه ۶۰ و اهتمام در تدوین کتاب‌ها و منابع آموزشی و از همه مهم‌تر عشق به معلمی و تدریس، ایشان را به‌عنوان شخصیتی بینش‌یافته در سلوک هنری به‌علاقه‌مندان معرفی می‌کند، که می‌توان ساعت‌ها در کنارش نشست و خوشه‌چینی و درس‌آموزی کرد. آنچه از مصاحبت استاد برای اهل هنر به‌دست می‌آید، شناخت گوشه‌هایی از زوایای روحی اوست و حاصل آن اینکه او با وجود سال‌ها معلمی در دوره‌های ابتدایی، راهنمایی، دبیرستان و سی سال تجربه استادی هنر در دانشگاه تهران، هنوز دانشجویست و این روحیه «جویندگی» برای وی ارمغان «یابندگی» را نیز به همراه داشته است و سلوک هنری او را در مرحله‌ای قرار داده است که از تمامی مظاهر هستی و زیبایی‌های هنری آن لذت می‌برد و بی‌تردید، رسیدن به این مرحله در وادی هنر کم‌توفیقی نیست. حاصل دیداری صمیمی با استاد که در بردارنده برخی از دیدگاه‌ها، راهنمایی‌ها و تجربیات ارزنده ایشان است، در ادامه می‌آید.

هیئت تحریریه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

من از همان زمان بود. بعد از پنج سال به دبستان رفتم. امتحان ورودی دادم و سال پنجم دبستان را شروع کردم. در شش سالگی به عالم خوشنویسی راه یافتم و ۵۵ سال است که گوشم با صدای قلم و چشمم با سیاهی مرکب آشناست. بعد از آنکه دوره‌های دبستان و دبیرستان را طی کردم، به دانش‌سرای مقدماتی رفتم و بعد معلم شدم. وقتی معلم شدم، ابتدا در روستای حیدره از توابع همدان، سپس در دبیرستان‌های همدان مشغول تدریس شدم. در آموزش و پرورش من معلم خط و نقاشی بودم و نقاشی را در حد احتیاج بلد بودم. سه سال در آنجا بودم و این

● استاد، خواهش می‌کنم شرح سلوک هنری خود را با توجه به اینکه در آغاز دبیر هنر بوده‌اید و مخاطبان مجله ما هم مدرسان و دبیران هنر سراسر کشور هستند، بیان بفرمایید.

گاهی دست خود انسان نیست که در چه مسیری قرار می‌گیرد. من در یک خانواده سنتی و مذهبی در همدان به دنیا آمدم؛ در محله امامزاده یحیی. خوب به‌خاطر دارم که در شش سالگی مادرم مرا از کوچه امامزاده یحیی عبور داد و به مکتب‌خانه پدر بزرگم (مرحوم میرزا غلامحسین اسلامبولچی) برد و هسته علاقه من و شکل‌گیری حرفه‌ای

سال‌ها برایم بسیار سخت بود؛ به دلیل اینکه پی برده بودم که توانایی من در حد وظیفه‌ام نیست. باید کاری می‌کردم. پس از آموزش و پرورش همدان آمدم به تهران و در سال ۱۳۴۵ در دانشکده هنرهای زیبا قبول شدم. به خاطر اینکه کمبودهایم در نقاشی بسیار زیاد بود، به این محیط که آمدم از استادانی که توانایی‌های بسیاری داشتند، استفاده کردم. من از طریق دوستان خوبی که داشتم، از اطلاعات حوزه هنر مطلع می‌شدم. ما بیشتر از دانشگاه، در محیط اجتماعی دنبال هنر بودیم.

اولین سالی که به تهران آمدم، در یک شرکت تبلیغاتی استخدام شدم. آن‌ها مرا به عنوان خوشنویس استخدام کردند. من برایشان طراحی و خوشنویسی می‌کردم. اما کتابت را به سختی می‌نوشتیم و خیلی عذاب می‌کشیدم. پس به انجمن خوشنویسان رفتم. چند جلسه‌ای رفتم و استاد حسین و استاد حسن آنجا بودند. بعد از مدتی فعالیت من در نقاشی بیشتر شد و عکاسی هم در کنار آن آمد. این کار، خوشنویسی مرا تحت الشعاع قرار داد. من از خوشنویسی به عنوان کار درآمدزا استفاده می‌کردم و فقط طراحی حروف می‌کردم. همان کاری که از سال‌ها قبل در همدان شروع کرده بودم. ولی حساسیت در طراحی باعث می‌شد که همواره در خوشنویسی هم مشق نظری بکنم و آن را کنار نگذارم. اولین سالی که به دانشگاه رفتم، مصادف شد با آخرین سال فعالیت مرحوم حیدریان در دانشکده هنرهای زیبا، افسوس خیلی کم از محضر ایشان استفاده کردم ولی خوشبختانه در آتلیه استاد جوادی‌پور ادامه دادم. در سفرهای مطالعاتی که پیش می‌آمد، زیاد شرکت می‌کردم و علاوه بر طراحی و نقاشی، عکاسی می‌کردم. استادان دیگری هم مثل استاد حمیدی، بودند که آتلیه داشتند. از کلاس اکثر استادان تا حد امکان استفاده می‌کردم. هم دوره‌ای‌هایی هم که داشتم، بسیار مؤثر بودند. کسانی مثل مرحوم اصغر محمدی که نقاش، مجسمه‌ساز و معلم هنرستان بود و با بزرگواری در عالم تدریس مرا بسیار راهنمایی می‌کرد. از دوستان دیگرم، مرحوم آراپیک باغداساریان بود که با هم خیلی نزدیک بودیم. او صمیمی‌ترین و نزدیک‌ترین دوستم بود که علاوه بر توانایی‌های نقاشی و طراحی گرافیک در کار فیلم و انیمیشن بسیار نکته سنج بود. بعد از لیسانس به سربازی رفتم.

### ● از خاطرات تدریس برایمان بگویید.

اولین باری که مأموریت پیدا کردم، به یکی از روستاهای همدان به نام دادقاق آباد رفتم و دیدم این روستا خیلی دور

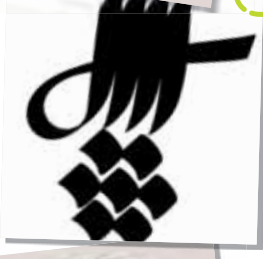
است. آمدم گفتم مرا به جای نزدیک‌تر بفرستید. مرا به روستای حیدره فرستادند. با دوچرخه می‌رفتم به حیدره و چه خاطرهای فراموش نشدنی از منظره‌های زیبای مسیر راه و کوچه باغ‌های آن زمان دارم.

از آنجا به دبیرستان آمدم و در آنجا خط و نقاشی و کاردستی تدریس می‌کردم ولی با شیوه تدریس آشنا نبودم. به صورت مبتدی تدریس می‌کردم و کسی هم نبود که ما را راهنمایی کند. گاهی به تهران می‌آمدم و می‌دیدم که در عالم خوشنویسی چه کارهایی انجام می‌شود. کتاب خاصی هم نبود و حتی کتاب‌های بسیار ابتدایی هم گیرمان نمی‌آمد.

● استاد، اگر شما آن دوره کوتاه معلمی را طی نمی‌کردید، آیا فکر می‌کنید در این جایگاه بودید یا مسیر زندگی‌تان تغییر می‌کرد؟

شاید اگر من معلم اول و دوم ابتدایی می‌شدم کسی ضعف‌های علمی مرا نمی‌دید و تدریس کار هنری به من نمی‌دادند این حرفه را دنبال نمی‌کردم. در آنجا بود که من کمبودهای خودم را حس کردم و این باعث شد که از آموزش و پرورش به دانشکده هنر بروم. در دانشکده، ما از صبح تا شب فعالیت می‌کردیم. نمایشگاه می‌رفتم و از کتاب‌ها و دوستان خوب و پرتلاشی که داشتم استفاده می‌کردم. البته کتاب‌های زیادی نبود. اولین کتاب‌های تخصصی که به بازار آمد با عنوان «نقاشی نوین» که در دو جلد بود. بعد «تاریخ هنر» جانسون با ترجمه استاد مرزبان منتشر شد. مخصوصاً کار حرفه‌ای در زمینه گرافیک بود ولی هیچ آموزش گرافیک ندیده بودیم. با این حال، در آتلیه‌های تبلیغاتی کار گرافیک انجام می‌دادیم. مجبور بودیم و از حرفه‌ای‌هایی که مشغول کار گرافیک بودند به صورت تجربی بیاموزیم.

به این صورت باید اطلاعات کسب می‌کردیم. در آن زمان نه تلویزیون بود نه اینترنت. ماه به ماه یک مجله گرافیک می‌آمد که ما آن را می‌گرفتیم و می‌بلعیدیم! سال آخر دانشگاه که رسید، ما اطلاعات کافی به دست آورده بودیم. البته با کار در آتلیه‌های تبلیغاتی که استادان برجسته قبل از ما در آنجا بودند.



نمونه‌هایی از آثار استاد حلیمی

در کار هنری هرچه آدم جلوتر می‌رود، وارد عوالم دیگری می‌شود؛ هر کس به صورت حقیقی در عالم هنر وارد شود، حرکت در مسیر بی‌پایان را انتخاب کرده‌است. فرقی نمی‌کند کدام رشته هنری باشد.

● **استناد، شما در مقطعی بعد از تحصیلات و اخذ دکترا از فرنگ برگشتید؛ چه احساسی داشتید؟ خود را نقاش می‌دانستید یا گرافیست؟**

هیچ فرقی باهم نمی‌کند. با تلقی و تعریفی که از هنرهای تجسمی دارم، خودم را هنرمند و هنرشناس هنرهای تجسمی می‌دانم. اما از دید من رساله دکترا ادای احترام به گذشتگان است. مثلاً در خوشنویسی گذشتگانی بوده‌اند که شما آن‌ها را شناخته‌اید و حالا دارید به آن‌ها ادای احترام می‌کنید. به این مرحله رسیدن برای همه فراهم نمی‌شود.

پس رساله دکترا ادای احترام به کسانی است که زندگی خود را بر سر موضوعی علمی گذاشته‌اند. مثلاً استاد امیرخانی؛ اگر شما صد نفر را بورسیه کنید و بفرستید در بهترین جاها تحصیل کنند، امکان ندارد یکی مثل ایشان بشود. این اتفاقاتی است که در زمان می‌افتد. من می‌گویم این مأموریتی است که از جایی دیگر تعیین می‌شود که افراد بیایند و این کار را انجام دهند و بروند. این را گاهی برای هنرمندان معاصر خودمان می‌گویم. مرحوم ممیز که از توانایی بسیار بالایی برخوردار بود، در ایران و خارج از کشور تحصیل کرده بود اما این تحصیلات نبود که او را ساخته بود بلکه جوهره‌ای در درون او بود که باعث به‌وجود آمدن این استعدادها می‌شد. ما در خوشنویسی افراد زیادی داریم که استعداد دارند ولی باید دید کدام یک مأموریت دارند و من فکر می‌کنم

بعد از سربازی، یک‌سال در مدرسه عالی ساختمان و دانشکده هنرهای تزئینی تدریس کردم. در آن زمان، نقاشی و در کنار آن عکاسی می‌کردم. برای کسب درآمد طراحی تبلیغاتی هم می‌کردم. در کار تبلیغات باید تجربه به‌دست می‌آوردم و در سال ۵۱ و ۵۲ حدوداً مسلط بودم.

در کلاس‌هایم نکاتی را می‌گویم و راهنمایی‌هایی می‌کنم، ولی به تعداد خود بچه‌ها چیزهای جدید می‌آموزم. مثلاً وقتی کلاس پوستر را شروع می‌کنم، امکان ندارد کار قبلی را دوباره آموزش دهم ولی اصول و تجربه‌های قبلی به کمک من می‌آیند

البته طراحی گرافیک می‌کردم ولی برای من کافی نبود. در سال ۵۳ با کوله‌باری از فعالیت‌هایی که انجام داده بودم، راهی فرانسه شدم. استاد حبیب آیت‌اللهی مرا راهنمایی کرد که به فرانسه بروم. فکر تدریس و رقابت هنری هیچ‌وقت در من کم نشد. در آنجا در کنکور مدرسه هنرهای زیبا، بوزار (Beaux Arts) و مدرسه هنرهای تزئینی پاریس آر-دکو امتحان دادم و قبول شدم. به قسمت گرافیک (ارتباطات بصری) رفتم و با استادان بین‌المللی از جمله رومانی سیسلویچ و ژان فیلیپ لانکو آشنا شدم. در دانشگاه سوربن فوق‌لیسانس خواندم و رساله‌ای ارائه دادم که موضوع آن خط بود. بعد در دوره دکترا موضوع معماری مسجد جامع اصفهان را انتخاب کردم. در بازگشت از فرانسه، در دانشگاه فارابی و تهران فعالیت‌های آموزشی خود را شروع کردم و همواره این روحیه پژوهشگری در من بود و همچنان هست.

● **از تدریس یکنواخت و یکنواختی در تدریس که ضدخلاقیت هنرمندانه است - خسته نمی‌شدید؟**

در طول ۳۱ سال تدریس، در تمام کلاس‌هایم همواره کار جدیدی را شروع می‌کردم؛ مثلاً کلاس تاریخ هنر درباره شیوه‌های نقاشی. چون می‌دانستم ترم بعد باید همین را تدریس کنم؛ بیزار بودم. بعضی درس‌ها را خیلی تکرار کرده‌ام. من در کلاس‌هایم نکاتی را می‌گویم و راهنمایی‌هایی می‌کنم، ولی به تعداد خود بچه‌ها چیزهای جدید می‌آموزم. مثلاً وقتی کلاس پوستر را شروع می‌کنم، امکان ندارد کار قبلی را دوباره آموزش دهم ولی اصول و تجربه‌های قبلی به کمک من می‌آیند.



این مأموریت برای همه هنرمندان هست و در همه هنرها وجود دارد. خوشنویسی را باید زیرمجموعه هنرهای تجسمی دانست؛ مانند نقاشی. زیرا خوشنویسی نوعی طراحی کردن است. و طراحی، پیدا کردن فهم عالم است. با طراحی می توان با جلوه های عالم آشنا شد و آن ها را به تصویر کشید. به کسانی که با این جلوه ها آشنا هستند، مأموریت داده می شود تا مردم را با آن ها آشنا کنند. آن ها هم شکل آفرینی می کنند که از هماهنگی عجیبی برخوردار است. در یک جا جلوه خط دارد و در جای دیگر نقاشی یا موسیقی و غیره...

اما در مورد سؤال شما باید بگویم وقتی به ایران آمدم، کم سن بودم و غرورهای بیجایی هم داشتم؛ چون فوق لیسانس داشتم یا در دانشگاه آردکو درس خوانده بودم. همه این ها باعث شد کارهای جدیدی را شروع کنم. به همین دلیل، در کارهای هنری سنتی ایران تحقیق و پژوهش و عکاسی کردم. در اینجا بود که تازه احساسات من شروع شد و فعالیت هایم کلید خورد. بعد از سی چهل سال فعالیت تجربی حالا به جایی رسیده ام که دارم از همه عوامل هنری لذت می برم. از فعالیت های هنری خودم و حتی دانشجویایی که پرورش داده ام؛ مثلاً یک هنرمند خوشنویسی که یک خط خوب می نویسد، من علاقه مند می شوم و لذت می برم.

● شما گفتید که از کار دانشجویان لذت می برید. می خواهم بپرسم در مقاطع پایین تر مثلاً دبیرستان و راهنمایی الفبای کار هنری را برای معلمان خوب ما چطور تعریف می کنید؟  
همین طور که می بینید، من هنوز خودم روحیه دانشجویی



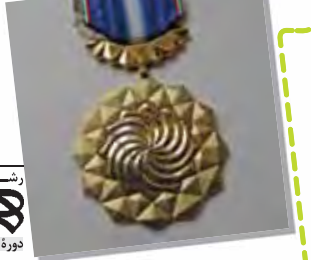
دارم. خوشنویسی که می کنم اگر خوب بنویسم، از نوشتن خودم لذت می برم ولی الان چگونه است که از همه هنرها لذت می برم. برای من لذت بردن از هنرهای سنتی یا مدرن فرق نمی کند. من از آموزش سنتی شروع کردم و علاقه و تعلیمات سنتی در من نهادینه شده بود. با این حال، خودم را در اینجا زندانی نکردم و این مهم است. من به همان اندازه که به هنر سنتی پایبندم، به چشم اندازها و دیدگاه های مدرن هم توجه می کنم. در واقع، ذهنم پذیرای تمام دیدگاه ها و دستاوردهای هنری است. تا جایی که امکان داشته است، به طراحی مدرن توجه و در آن کنجکاوی کرده ام. معلمان هم باید به این نکات توجه کنند.

● در طول سی سال تدریس، چه سرفصل هایی بیشتر مورد علاقه و توجه شما بوده است و آن ها را به دانشجویان منتقل کرده اید؟

این برمی گردد به دوره تدریس من در دبستان و دبیرستان. من در آنجا به کمبود روش های آموزش پی بردم. در واقع، نمی دانستم طراحی را چگونه به بچه ها آموزش دهم! ولی الان مسلط هستم؛ یعنی درک گسترده تری از طراحی دارم.

روش های آموزشی توسط استادانی چون پلکله ابداع شده و کتاب هایی درباره طراحی به رشته تحریر درآمده است. اکنون روش های آموزشی پایه گذاران طراحی مدرن، که در مدارس غربی بودند، بسط و توسعه پیدا کرده است. کتاب هایی که در مورد رنگ نوشته شده، درخور توجه اند. این ها همان آثاری هستند که من در دوره دانشجویی با ولع به دنبال آن ها بودم. هنوز هم به آن ها توجه دارم؛ با اینکه الان مسلط هستم، هنوز دارم کمبودهای دوره تدریس را جبران می کنم.

بینید، ما دیگر در گذشته زندگی نمی کنیم. در دنیای مدرن زندگی می کنیم و باید شیوه های مدرن را در کنار شیوه های سنتی به کار بگیریم و در آموزش خودمان از آن ها استفاده کنیم. کسی که می خواهد هنر اول ابتدایی را تدریس کند، باید مسلط ترین فرد باشد. در این صورت می تواند افراد را درست بهروراند و روش ها را در



نمونه هایی از آثار استاد حلیمی



جای درستشان آموزش دهد. باید ایجاد علاقه کند. معلمان هنر که در مقاطع بالاتر تدریس می‌کنند، باید منطقی‌تر تدریس کنند.

مسلط بودن به معیارهای هنر مدرن و سنتی برای همهٔ مدرسان مهم است. بچه‌ها در مقاطع پایین به عالمی که در وجودشان نهفته است، وصل‌اند؛ مثل گنجی هستند که در مقابل مدرس قرار می‌گیرند و خودنمایی می‌کنند و مدرس باید خودنمایی‌ها را ببیند و آن‌قدر مسلط باشد که ایزار دقیق را به آن‌ها ارائه دهد. متأسفانه نقصی که در آموزش و پرورش هست این است که هنر به‌خوبی در آن دیده نشده است. درس هنر حقیر و فقیر است و تصور می‌شود فقط برای پرکردن اوقات فراغت است؛ در حالی که هنر به آدم شناخت می‌دهد.

ببینید، خداوند را چطور می‌توان شناخت؟ پاسخ این است: از راه جلوه‌های عالم، و هنرمندان با دقت و ظرافتی که در ایجاد آثار هنری دارند، به عمق جلوه‌های عالم پی می‌برند؛ مثلاً طراحی دست را با چه ظرافت و دقتی انجام می‌دهند. هنرمند با توجه به یک پرنده، یک برگ یا یک انسان می‌تواند به عوالم دیگر ورود کند. مثلاً هنرمند خوشنویس وقتی شروع به خط نوشتن می‌کند، نقطهٔ اول را می‌گذارد. این نقطه سرآغاز عبور به عالم دیگر است. هنرمندان می‌توانند به این عالم ظریف دست پیدا کنند.

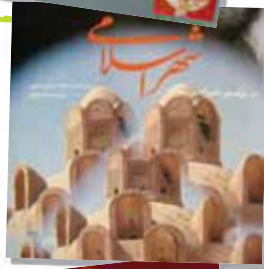
● **با توجه به اینکه مجله را معلمان می‌خوانند، شما چه توصیه‌ای برای معلمان هنر در کلاس دارید؟ آن‌ها در دورهٔ ابتدایی به چه چیزهایی باید بپردازند؟**

آموزش هنر در ایران وضع خاصی دارد. تا آن زمان که به‌صورت سنتی بوده، استاد به همان شیوه تدریس می‌کرده است، اما امروزه روش‌ها مدرن شده و خوشبختانه نوشته‌ها و راه و رسم‌های مدرن آمده‌اند و همهٔ دنیا به آن‌ها توجه می‌کنند، اما یکی از مواردی که در ایران به آن هیچ توجهی نشده، الگوهای آموزش هنر است. ما به تعداد مدرسان، روش‌های آموزشی شخصی داریم و هر کس با علاقه‌ای که دارد، سر کلاس می‌رود که ممکن است این‌ها همه اتلاف وقت باشد. آموزش و پرورش باید از پایه

شروع کند و استانداردها را ارائه دهد. بهترین آن برای دورهٔ ابتدایی ایجاد دانش‌سراهای هنر است؛ یعنی این دانش‌سراهای مقدماتی باید از دبیرستان باشند. بعد لیسانس بدهند و بعد مدارک بالاتر. آن‌وقت دانش‌آموختگان خود را بفرستند در مدارس ابتدایی کار کنند. منتها آن‌ها باید ابتدا روی مجموعه‌ای از قواعد توافق کنند. البته این قواعد را یک شورای مسلط به هنر باید تدوین کند و در اختیار معلمان قرار دهد و معلمان موظف باشند نتیجهٔ آموزش‌هایشان را جمع‌آوری کنند و گزارش کار بدهند. آن‌وقت افرادی که مسلط هستند، گزارش‌ها را بررسی و بهترین روش‌ها را انتخاب کنند. معلمان روش‌های شخصی را کنار بگذارند و از الگوی واحد و علمی و تدوین شده تبعیت کنند. بعد هم به گزارش کار و عملکرد معلمان امتیاز بدهند و آن امتیاز گرفته‌ها الگوی دیگران شوند.

● **استاد، یکی از حوزه‌های مورد علاقهٔ شما خط در گرافیک است. با توجه به اینکه در آموزش و پرورش دیگر شیوه‌های خط گذشته کنار گذاشته شده، به نظر شما «خط در گرافیک» چقدر در پرورش هنری بچه‌ها مؤثر است و چقدر در جورچین تعلیم و تربیت هنری تأثیر دارد؟**

ببینید، ما در زمان معاصر هستیم و همهٔ بچه‌ها با ابزارهای جدید، از جمله رایانه، سروکار دارند. یعنی قلم نی تبدیل شده است به قلم‌های دیگر. باید به امکانات موجود توجه کرد. بچه‌ها باید اطلاعاتشان در مورد خوشنویسی ما کامل باشد. مدرسان می‌توانند از راه‌های متفاوت ایجاد علاقه کنند. اگر می‌توانند از امکانات رایانه استفاده کنند



می‌کنند، و حتی امروزه نمایشگاه‌هایی می‌گذارند که افراد با پای برهنه می‌آیند و کار هنرمند را حس می‌کنند.

● **استاد، از شما کمال تشکر را داریم که وقتتان را در اختیار ما قرار دادید.**  
من هم تشکر می‌کنم و می‌دانم که هدف شما در

**کسی که می‌خواهد هنر اول ابتدایی را تدریس کند، باید مسلط‌ترین فرد باشد. در این صورت می‌تواند افراد را درست پرورش و روش‌ها را در جای درستشان آموزش دهد. باید ایجاد علاقه کند. معلمان هنر که در مقاطع بالاتر تدریس می‌کنند، باید منطقی‌تر تدریس کنند**

و آن جایگزین قلم نی بشود؛ تا چشم آن‌ها با این خط آشنا شود و این خط در جریان زندگی آن‌ها باشد. این طوری هم آموختن برای بچه‌ها آسان‌تر است و هم ارتباط آن‌ها با خط حفظ می‌شود. برای عموم، راه‌های دسترسی به خوشنویسی را می‌توان با ابزارهای موجود فراهم کرد. مهم‌تر این است که نه تنها آموزش خط را مطرح کنیم، بلکه بیاییم طراحی کردن را هم آموزش دهیم. طراحی کردن به ما کمک می‌کند تا جور دیگر ببینیم؛ یعنی، افراد کلمات را درست‌تر ببینند. باید به این فکر کرد که امروزه روش‌های راحت‌تری وجود دارد و با امکانات مدرن باید ارتباط برقرار کنیم. شاید اگر صرفاً برنامه خوشنویسی سنتی بگذاریم، امکان یادگیری نباشد ولی بچه‌ها وقتی با ابزار جدید ارتباط برقرار کردند، با شنیدن صدای قلم افراد ماهر هم به نوشتن با قلم روی می‌آورند و از خوشنویسی لذت می‌برند.

● **استاد، توصیه‌ای کاربردی در آموزش هنر برای معلمان هنر بیان کنید.**

باید کار را علمی کرد؛ چرا که قابل دفاع است. یعنی مطالعه کردن بر روی مدارک به‌دست آمده و کتاب‌ها و منابعی که تدوین شده‌اند. مدرسان ما باید آن‌ها را مطالعه کنند. افراد باید مجوز تدریس را از طریق گذراندن دوره‌های آموزشی به‌دست آورند.

● **در مدارس ویژه، معلمان با کودکان کم‌توان ذهنی و نابینا روبه‌رو هستند. آیا در مورد آن‌ها هم خوب دیدن مهم است یا به درک رسیدن؟**

این را باید یک پیشرفت علمی قلمداد کنیم. بافت هنری در بخش هنرهای تجسمی است و ما گاهی فکر می‌کنیم هنرهای تجسمی فقط بصری است؛ در حالی که این دست ما همه‌چیز را حس می‌کند. افراد نابینا هم می‌توانند اثر خود را داشته باشند و نمایشگاه‌هایی بگذارند که هم بیناها ببینند هم نابیناها و حتی بیناها طوری خوشنویسی کنند که نابیناها هم لذت ببرند. یعنی در

عالم نقاشی هم داریم که فضای نمایشگاه را تاریک می‌کنند و افراد با لمس کردن می‌توانند متوجه موضوع کار بشوند. اگر شما لطافت و ضخامت را موضوع قرار دهید، می‌توان آن را دید. در هنر مدرن این کار را

مجله رشد، اطلاع‌رسانی است. اطلاع‌رسانی در هنر را باید گسترده‌تر کرد؛ به کمک منابع و به‌وسیله افراد متخصص که دوره‌ها را گذرانده باشند و مجوز حضور در کلاس را داشته باشند. در عین حال، باید ضمن برنامه‌ریزی براساس روش‌های مدرن، سنت‌های خود را حفظ کنیم و به دنیایی هم که در آن

زندگی می‌کنیم، توجه داشته باشیم. با چشم باز انتخاب کنیم و از وجود افراد زبده برای آموزش هنر به بچه‌های خوش‌ذوقمان بهره ببریم.

